

سورن کیرکگور

تکرار

جستاری در روان‌شناسی تجربی

ترجمه‌ی صالح نجفی

www.ketab.ir



نشر مرکز

Repetition
An Essay in Experimental Psychology
Soren Kierkegaard

تکرار: ساری روان-اسی تجزی

سورن کیرکگور

ترجمه‌ی صالح نجفی

ویرایش: محسن ملکی

حروف‌چینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشرمرکز

طراحی جلد: بخش تولید نشرمرکز - دفتر درختان

چاپ اول ۱۳۹۶، شماره‌ی نشر ۱۳۴۱، ۱۶۰۰ نسخه، چاپ مهراب

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۳۵۳-۶

نشرمرکز: تهران، خیابان دکتر قاطمی، روبه‌روی هتل لاله، پان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

  [nashremarkaz](https://www.nashremarkaz.com)

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشرمرکز محفوظ است. انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله دیجی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر مجاز نیست. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

سرشناسه: کیرکگور، سورن، ۱۸۱۳-۱۸۵۵ م. Kierkegaard, Soren

عنوان و نام پدیدآور: تکرار، جستاری در روان‌شناسی تجربی / سورن کیرکگور؛ ترجمه‌ی صالح نجفی؛ ویرایش محسن ملکی. مشخصات ظاهری: هشت، ۱۶۸ ص.

یادداشت: عنوان اصلی: Repetition; an essay in experimental psychology, c1941.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: کیرکگور، سورن، ۱۸۱۳-۱۸۵۵ م. Kierkegaard, Soren

شناسه‌ی افزوده: نجفی، صالح، ۱۳۵۴ -، مترجم

شناسه‌ی افزوده: ملکی، محسن، ۱۳۶۶ -، ویراستار

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ / ۹۱۳۰۰ س / ۴۳۷۳ B

رده‌بندی دیویی: ۱۹۰

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۶۷۴۲۰۱

فهرست

۱	یادداشت مترجم
۱۷	بخش اول
۸۳	بخش دوم
۱۵۲	مؤخره
۱۶۵	نمایه

یادداشت مترجم

۱۸۴۳ برای کتاب *سالی حیرت‌انگیز بود، سرشار از خلاقیت و تولید اندیشه‌های ارائه‌مات زمانی طولانی، آهسته و پیوسته، در ذهنش قوام می‌یافت، به گفته خودش به کاره «چون آبشاری کوچک بر سرم فرو می‌ریزند: کودکانی تندرست، ساداب، شکوفان، و نیکبخت، زاده آرامش و با این حال همگی با لکه مادرزادی، شعله‌ور من»*. در پایان آن سال، کیرک‌گور علاوه بر *یا این یا آن* دو کتاب دیگر با نام مستعار منتشر کرده بود، *ترس و لرز و تکرار*، و همچنین سه مجموعه از *حلقه‌های تهذیب‌کننده* که با نام خودش نوشته بود. اگرچه *ترس و لرز و تکرار* با دو نام مستعار متفاوت نوشته شدند، در یک روز به انتشار رسیدند و معنایان زمانی به نحو اکمل روشن می‌شود که خواننده آنها را به اتفاق هم بخواند. هر دو معضله‌ای اخلاقی را مطرح می‌کنند، از جنس قیاسی ذوحدین (Dilemma)، و هر دو در موضوعاتی یکسان کندوکاو می‌کنند: ایمان یا وفاداری، خسران و رنج، و هر دو نشان می‌دهند که اندیشه عقل‌مدار قادر به درک جامع هستی انضمامی آدمی نیست. تکرار به توصیف یک نامزدی ناتمام می‌پردازد اما *ترس و لرز* قصه ابراهیم و اسحاق عهد عتیق را واریسی می‌کند.

کیرک‌گور مابقی عمر خود را عمدتاً به نوشتن گذراند. در خانه کار می‌کرد، پشت میز تحریر بلندش می‌ایستاد یا غرق تأمل در اندیشه‌هایش

اتاق را گز می‌کرد. سبک نوشتنش به اندازه محتوای نوشته‌هایش مهم است چراکه او قصد دارد از طریق نوشته‌هایش خواننده را بی‌قرار سازد، تحریک کند و مجاب سازد. کیرکگور وقتی می‌نوشت نوشته‌هایش را به صدای بلند برای خودش می‌خواند تا ضرباهنگ و تأثیر بلاغی جمله‌هایش را بسنجد. اگرچه او بیشتر وقت‌ها تنها بود، در ضمن بسیار اجتماعی و خوش‌مشراب بود و دوست می‌داشت به هنگام فراغت از کار به پیاده‌روی‌های طولانی در خیابان‌های شهر بپردازد. او در کپنهاگن به شهرت رسید، نه فقط به جهت فعالیت ادبی‌اش بلکه به لطف شخصیت نامتعارف‌اش (زمان زیادی لازم نبود تا آدم‌ها مشخص دهند نویسنده واقعی کتاب‌هایی که او با نام مستعار می‌نوشت کیست).^۱ و آشنایان زیادی هم داشت که هرگاه دست بر قضا به یکی از ایشان در خیابان برمی‌خورد می‌ایستاد تا گپ بزند. با این همه، شهرت او در سال ۱۸۴۵ به مدت لطمه دید، زمانی که او مجله‌ای فکاهی به نام کورزارن^۲ (به معنای «رد دیابلی»^۳) را تحریک کرد تا به او حمله کند: کیرکگور نامه‌ای نوشت و در آن مجله مذکور و هیئت تحریریه‌اش را به باد انتقاد گرفت و کورزارن چند ماه پس از آن، به تلافی، کاریکاتورهایی تحقیرآمیز چاپ کرد که او را با کلاه سبیل‌باز و شلوار بی‌قواره‌اش نشان می‌داد. حال، وقتی برای پیاده‌روی از خانه بیرون می‌زد، مغازه‌داران و رهگذران به او می‌خندیدند و بچه‌ها متلک بارش می‌کردند. نکته عجیب — و جذاب — درباره «غائله کورزارن» این است که کیرکگور خوابش نبرد و دانسته طالب این بدرفتاری‌ها و دست‌انداختن‌ها بود.

کیرکگور در سال‌های دهه ۱۸۴۰ بسیار پرکار بود و مهم‌ترین کارهای فلسفی خود را در فاصله ۱۸۴۳ و ۱۸۴۹ نوشت: علاوه بر سه کتابی که در ۱۸۴۳ منتشر کرد، *خرده‌نانه‌های فلسفی* که درباره آموزه تجسد در مسیحیت

۱. کورزارن (Corsaren) هفته‌نامه فکاهی و سیاسی دانمارکی بود به سردبیری شیر آرون گلداشمیت که اکثر مطالب آن را خود می‌نوشت. این مجله در کپنهاگن دانمارک و از سال ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۶ منتشر می‌شد. م.

بحث می‌کند؛ مفهوم اضطراب، تجزیه و تحلیل موی شکاف مفهوم گناهکاری ذاتی؛ تعلیق غیرعلمی نهایی بر خرده‌نان‌های فلسفی، کتابی حجیم درباره «مسأله مسیحی شدن» (صیروت مسیحی در تقابل با وجود مسیحی)؛ و مرض تا به موت: که تجربه نومییدی را از منظر روان‌شناسی می‌کاود و اظهار می‌دارد که بر نومییدی فقط از طریق زیستنی مسیحی می‌توان غلبه کرد، حیاتی مبتنی بر ایمان و آمرزش. همه این کتاب‌ها با نام‌های مستعار گوناگون منتشر شدند، و همانطور که از عنوان‌هاشان برمی‌آید بنا نبود هیچ‌کدام آسان‌خوان باشد. تعلیق غیرعلمی نهایی که همانند خرده‌نان‌های فلسفی با نام مستعار یوهانس کلیماکوس نوشته شد شامل متنی است که او در مرور و بررسی متن‌های دارای نام مستعار قبلی‌اش نوشت و هدف‌ها و روش‌های آنها را یکجا به بحث می‌گذارد. این کتاب با فصلی به پایان می‌رسد که اعضای خود کیرکگور را دارد، با عنوان «اولین و آخرین توضیح»: او در این متن تدبیر می‌کند که خود نویسنده همه کتاب‌هایی است که با نام مستعار به سر رسانده است و رابطه خود را با آن نام‌های مستعار توضیح می‌دهد.

کیرکگور در ضمن به انتشار منظم مجموعه‌های خطبه‌های تهذیب‌کننده به نام خودش ادامه داد، و این منشآت مذهبی که به عنوان وعظه‌های کلیسایی، مبدأ بحث خود را متن کوتاهی از کتاب مقدس می‌گرفتند آسان‌یاب‌تر از کتاب‌هایی‌اند که کیرکگور با نام مستعار می‌نوشت، در چند آسانی که به فلسفه کیرکگور علاقه دارند آنها را کمتر می‌خوانند. البته عنوان آنها به متن‌های دارای نام مستعار او بی‌ربط نیست. نوشته‌های کیرکگور از ۱۸۵۰ تا پایان عمرش دم به دم جدلی‌تر شد و او چند متن در حمله به مسیحیت زمانه خود و اعضای برجسته و عالی‌رتبه کلیسای دانمارک منتشر کرد. این جدلیات که به سیاق خطبه‌های دینی‌اش به نام خود کیرکگور نوشته شدند جنجال فراوانی به پا کردند (و بی‌تردید او از این بابت خرسند بود) و در سراسر کشورهای اسکاندیناوی سبب‌ساز بحث و جدل‌های بسیار شد. در

۱۸۵۴ کیرکگور مجله‌ای به نام *لحظه*^۱ راه انداخت (که نویسنده‌ای به غیر از خودش نداشت) و هر شماره را کم و بیش اختصاص داد به گلایه از اینکه هم‌کیشان «مسیحی» اش آدم‌هایی بی‌صداقت، ریاکار و فاسد شده‌اند. لحن این کارهای اخیر تلخ و عصبی است: این نوشته‌ها فاقد جذابیت و اهمیت فلسفی کارهای پیشین‌اند.

کیرکگور در ۱۸۵۵ از دنیا رفت، در چهل و دو سالگی. برخلاف حال رهای نوشته‌های آخرش، این مرگ بالنسبه زودهنگام آرام و موقرانه بود. کیرکگور در یکی از روزهای پاییز ۱۸۵۵ در خیابان از حال رفت، در بیمارستان بستری شد و چند هفته بعد مرد، در ۱۱ نوامبر. آنان که او را در واپسین روزهای حیاتش می‌دیدند از مشاهده آرامش و خونسردی‌اش جا می‌خوردند. خانه جرم‌هایش که همچنان پرفروغ بود. در وصیت‌نامه ساده‌اش نوشته بود: «دود از این‌ها باید به رنگینه اولسن برسد. در مراسم تشییع پیکرش جمعیت از من حاضر شدند، از جمله گروهی از معترضان — خوانندگان *مجله لحظه* — نه مدفن بودند کلیسا در تزویر و ریا گشوده است که نعش مخالفی چون کیرکگور، را در خاک مکانی مقدس دفن می‌کند. وقتی پیترو، برادر کیرکگور، کمی بعد از مرگ او به آپارتمان‌اش رفت یک خروار کاغذ تمیز و مرتب دید و از جمله بیست و شش دفتر یادداشت، سی و شش دفتر خاطرات، و آخرین شماره *هنر منتشر شده مجله لحظه*. دست‌نوشته‌ای هم بود با عنوان *نظرگاه کارنویسنده‌گی*. در این متن، کیرکگور با مرور گذشته‌ها مقام نویسنده‌گی خود را شرح می‌دهد و ادعا می‌کند نوشته‌های رنگ‌وارنگ او مقصدی مشترک دارند: آگاه کردن آدم‌ها از معنای حقیقی مسیحیت. این کتاب پس از مرگش منتشر شد، سال ۱۸۵۹. طی سال‌های بعد، صاحب‌نظران مشغول رمزگشایی، سامان‌دهی و ویرایش یادداشت‌ها و خاطره‌های مکتوب او شدند، مکتوباتی که غالباً به روشن شدن مفاد کتاب‌های منتشر شده در طول حیات کیرکگور کمک می‌کردند.

نام‌های مستعار: مسئله ارتباط با خواننده

کیرکگور تصدیق می‌کند که بر نام‌های مستعارش قسمی سلسله‌مراتب حاکم است و خود او در مقام نویسنده خطبه‌های تهذیب‌کننده، در میانه آن سلسله‌مراتب جای می‌گیرد. آنتی کلیماکوس مقامی بالاتر از خود او دارد و حال آنکه تمام دیگر نام‌های مستعار — که نگرشی زیباشناختی یا اخلاقی به زندگی دارند — مقامی فروتر دارند. کلیماکوس و آنتی کلیماکوس به کیرکگور رخصت می‌دهند تا از دو منظر متضاد دربارهٔ مسیحیت قلم بزند، و هر دو این منظرها با نظرگاه خود او فرق می‌کنند.

این همه این امکان را هم باید در نظر آورد که دیدگاه‌های بیان‌شده به وسیلهٔ نویسندگان، خدای خیالی و دارای نام‌های مستعار به واقع دیدگاه‌های خود کیرکگورند. این امکان است تا طی یکسری متفاوت از نام‌های مستعار عرضه می‌کند. ای بسا آنها حمایتی نه‌اشده جنبه‌هایی از اندیشهٔ خود کیرکگور باشند. بی‌گمان، مواضع نام‌های مستعار در خصوص هستی انضمامی انسان غالباً با یکدیگر مخالف یا حتی متناقض اند. — شک نیست که افراد گاهی در ضمیر خویش ویژگی‌های شخصیتی و دیدگاه‌هایی متعارض می‌یابند. خود کیرکگور یقیناً شخصیتی متناقض بود: بازیگوش و سخت‌کوش، شوخ طبع و جدی، بخشاینده و سختگیر، خونگرم و منزوی، اهل باشرت و عزلت‌نشین. چرا باید توقع داشته باشیم موضعی فلسفی وادیه‌ای جامی درونی باشد هنگامی که خودمان فاقد انسجامی درونی‌ایم؟ شاید من‌های که کشمکش میان دو یا چند نام مستعار را به تصویر می‌کشند نمایانگر کشمکش درونی شخصی واحد باشند. بر پایهٔ این تفسیر، متنی مانند *یا این یا آن* راهی است برای کیرکگور تا به بررسی جامع‌الاطراف گرایش‌های سطحی، نیست‌گرایانه و غیر اخلاقی خویش پردازد (و این شخصیت زیباشناختی چندان نامقبول هم نیست) و سپس از منظری اخلاقی به دعوا و پرخاش با خویش برخورد. در کتاب *تکرار* دو شخصیت خیالی داریم: کنستانتین کنستانتیوس [که می‌توان آن را آقای «ثابت ثباتی» ترجمه کرد] — متفکری انتزاع‌گرا و علاقه‌مند

به فلسفه جدید — و مرد بی‌نام جوانی که با دختری نامزد کرده است و حال مشغول تأمل درباره تجربه نامزدی‌اش است. این دو شخصیت در ابتدای کتاب دوستانی صمیمی‌اند اما وقتی مرد جوان گرفتار بحرانی اخلاقی می‌شود تماسش را با کنستانتین قطع می‌کند، دیگر از او اندرز نمی‌خواهد و با او رای نمی‌زند و به جای مشاوره با او به سراغ کتاب ایوب عهد عتیق می‌رود تا مایه‌ای برای الهام بیابد. این مسیر تحول در روایت بازتاب تحولی در این فردی است که درگیر وضعیتی شده است که هستی و حیات او را بحران کرده و بدین‌سان حیات درونش را بر خود او عیان ساخته است: این فرد به واسطه این وضعیت بحرانی به محدودیت‌های تأمل نظری پی می‌برد و راه مایی دینی می‌جوید. تکرار کتاب کوچکی است بی‌اندازه مرموز و معمایر، شاید رانه تفسیری قطعی و نهایی که نکته‌های مبهم آن را روشن سازد محال باشد اما سرخ‌هایی در خود متن هست که کنستانتین کنستانتیوس و مرد نامزد که در جواب به واتع دو شخص جدا از هم نیستند^۱. خواه نام‌های مستعار را جبهه‌ها، گوناگون شخصی واحد بگیریم — که ممکن است او را با کیرکگور یک تن انگاریم و ممکن است نه — خواه آنها را ناظر به افرادی متمایز بشماریم، هم روی می‌توان گفت آنها مظهر رهیافت‌های متفاوت به زندگی‌اند. این به طور قطع یکی از مقصودهای اصلی به کارگیری آنهاست: کیرکگور در فلسفه خود نمی‌خواهد قضا با اندیشه‌های انتزاعی کار کند، می‌خواهد به افرادی پردازد که هستی و حیات واقعی دارند. نام‌های مستعار تجسم انسان‌شکل انواع گوناگون هستی انضمامی‌اند، و این‌ها صرفاً مثنی نظریه یا مفهوم نیستند، شخصیت‌هایی‌اند که هر یک سرگذشتی دارد، رشد می‌کند، تحول می‌یابد، وضعیت‌های مشخصی را از سر می‌گذراند و به آنها واکنش نشان می‌دهد. این کیفیت پویا و دستخوش تحول دائم بسیار مهم است: کیرکگور فلسفه را نقد می‌کند که چرا قادر به درک درست

۱. حتی می‌توان گفت یک نفر مشغول تحلیل حیات باطن خویش است، یعنی انگار توأمان نقش روانکاو و بیماری را بازی می‌کند که به روانکاو رجوع کرده است.

و صورت‌بندی روشن حرکت یا صیورت مدامی نیست که ویژگی اصلی هستی انضمامی آدمی است. نام‌های مستعاری که او به کار می‌گیرد درباره مفهوم‌های فلسفی بحث می‌کنند اما عاشق هم می‌شوند، رنج هم می‌کشند، سفر می‌کنند و تصمیم‌هایی هم می‌گیرند.

فلسفه معمولاً با مفهوم‌ها و روابط میان آنها سروکار دارد (و هگلی‌هایی که کیرکگور تمایل شدیدی به حمله کردن به ایشان داشت مشخصاً روی هم روابط مفهومی تأکید می‌کردند)، اما تفکر کیرکگور به هستی انضمامی افراد و روابط میان آنها نظر دارد — روابطشان با سایر آدم‌ها، با خدا و با خودشان — و این نام‌های مستعار او تفسیرهایی عرضه می‌کنند از «متن اصلی» روابط میان افراد در هستی انضمامی‌شان. منظور از منظر مسیحی کیرکگور این است که ایمان و عشق محور فلسفه اویند، و این‌ها انواع و مراتب روابطاند نه اندیشه‌های انتزاعی. نام‌های مستعار ممکن است در کل مثال‌های روشن ایمان و عشق نباشند، اما اینکه نام‌های مستعار کیرکگور با ایمان و عشق کلنجار می‌روند به خودی خود دیدی ژرف‌تر در مورد لوازم و مقتضیات این کیفیت‌ها می‌بخشد.

کیرکگور شیفته تأثیر بود و غالباً دربارهٔ شأن زندگی نام‌های مستعارش با مصطلحات تأثیری سخن می‌گفت. استفاده از شخصیت‌های پروردهٔ خیال به او رخصت می‌دهد هستی باطنی آدم‌ها را در قالب تأثیری بریزد و کاری کند که نزاع‌ها و کشمکش‌ها روی «صحنهٔ» متن ظاهر شوند. این راهی است برای جان‌بخشیدن به اندیشه‌ها، زنده کردن آنها و به حرکت درآوردنشان. و همچنین راهی است برای جلب توجه خواننده به آنها و کشاندن ر به درون تأثیر ایده‌ها. نام‌های مستعار نه صرفاً وسیله‌ای نو برای انتقال افکار فلسفی به خواننده بلکه جزئی اساسی از کوشش کیرکگورند برای خلق نوع تازه و «هستی‌مداری» از فلسفه.

نوشتن علیه فلسفه

استفاده از استعاره‌ها و مایه‌های تکرارشونده (به مفهومی که در موسیقی از «موتیف» سخن می‌گوییم) یکی از ابعاد کوشش کیرکگور بود برای جدل علیه دیدگاهی که حقیقت را شعبه‌ای از معرفت می‌خواند. در این زمینه، استعاره‌های حرکت اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند: استعاره‌هایی که بارها و بارها، نوشته‌های او ظاهر می‌شوند، چه آن‌هایی که با نام مستعار منتشر کرد چه **خط‌های تهذیب‌کننده**. کیرکگور حرکت یا صیوروت را رکن ذاتی هستی انضمامی می‌داند و بر فلسفه — خاصه فلسفه هگل — خرده می‌گیرد که چرا من کوشش این نوع از حرکت را در درون مفهوم‌های انتزاعی حبس کند. نام‌های مستعار و شخصیت‌های پرورده خیال او که نماینده منظر فلسفه‌اند غالباً متوجه می‌شوند: در به حرکت نیستند یا فقط به طریقی محدود می‌توانند حرکت کنند: شخصیت زیباشناس (یا زیباپرست) در *یا این یا آن* گله می‌کند که «احساس شریج‌بری را دارم که حریفش می‌گوید: آن مهره را نمی‌توان حرکت داد». یوماسر سیلنسیو (به معنای یوحنا خاموش) می‌گوید وقتی تلاش می‌کند ابراهیم را بهمد «فلج» می‌شود و حال خود را مانند حال شخصی می‌داند که شنا کرده می‌آورد، متها با تمرین کردن حرکت‌های شناگران در حالتی که او را با تمرین جاد، از سقف بالای آب استخر آویزان کرده‌اند. به عبارت دیگر، او در معرض حرکت‌ها قرار می‌گیرد اما در واقعیت به هیچ جا نمی‌رود. کنستانتین کنستانتیوس در تکرار در اتاق کارش مدام بالا و پایین می‌رود اما اعتراف می‌کند که از انجام دادن حرکتی دینی ناتوان است چون آن را مغایر با طبیعت خویش می‌بیند. هر یک از این شخصیت‌های خیالی مثال روشنی است از محدودیت‌های فلسفه.

کیرکگور هم از شخصیت‌های خیالی و هم از استعاره‌ها بهره می‌گیرد تا حرکت‌های هستی انضمامی را نشان دهد. یکی از نام‌آورترین استعاره‌های او «جهش ایمانی» است (در واقع کیرکگور هیچوقت از این تعبیر استفاده نکرد اما استعاره جهش رقصنده باله را برای روشن ساختن حرکت ایمان دینی

به کار گرفت). این استعاره نشان می‌دهد که ایمان «حرکتی دوگانه» است: نخست به سوی خدا بالا می‌رود اما در ضمن به روی زمین برمی‌گردد و این نشان می‌دهد که ایمان نه پا پس کشیدن از جهان بلکه راهی است برای زیستن در جهان به میانجی رابطه‌ای با خداوند. سفر ابراهیم به کوه موريا استعاره‌نمایشی دیگری است برای ایمان، و به راستی شبیه «حرکت دوگانه» جهش رقصنده باله است زیرا ابراهیم از کوه بالا می‌رود و سپس دوباره پایین می‌آید. به نمانه‌اش برمی‌گردد، به نزد همسرش ساره.

تکیک‌های غیر معمول و غیر مستقیم کیرکگور برای ارتباط با خواننده قصد دارند، پس مسلط فلسفه را از بنیاد ویران کنند — اما وقتی کسی متن‌های او را از رویه دید فلسفی می‌خواند چگونه باید به این قضیه واکنش نشان دهد؟ آیا کیرکگور در فلسفه ما را عاجز می‌کند از نقد موضع او، همین که بکوشیم برای معنای این موضع دریاوریم؟ آیا به جز معیارهای فلسفه سنتی معیار دیگری برای ارزیابی تفکر او می‌توان یافت؟ آیا باید در مقام فیلسوف با کیرکگور مخالف کرد اما در مقام فردی دارای هستی انضمامی با او موافق بود؟ تا وقتی در باب نقش خود در مقام خوانندگانی که بدون آنها خود فرایند ارتباط کامل نمی‌سود، ما نگرده‌ایم نمی‌توانیم مسئله ارتباط را به طور کامل بررسی کنیم.

ما معمولاً متن‌های فلسفی را براساس قوت، اعتبار، ریاض داشتن، وضوح و جامع بودن استدلال‌های آنها ارزیابی می‌کنیم. در جریان این ارزیابی، چیزهایی را درباره حجیت و ارزش خود تفکر عقلانی مفروض می‌گیریم. کیرکگور از ما می‌خواهد همین مفروض‌ها را به پرسش گیریم. ما می‌توانیم این مفروض‌ها را به پرسش گرفت و به کلی آن‌ها را کنار نگذاشت. در واقع، قرار دادن مفروض‌ها در معرض نقد و واریسی انتقادی آنها همیشه یکی از جنبه‌های مهم روش فعالیت فلسفی و یکی از راه‌های پیشرفت فلسفه بوده است. کیرکگور ما را راهنمایی می‌کند تا در درون خویش پی حقیقت بگردیم ولی هیچ بعید نیست وقتی پای در این راه می‌گذاریم دریابیم که

فلسفه هگل یا یک نظام عقلانی دیگر بهترین راه را برای پی بردن به معنای هستی انضمامی خودمان عرضه می‌دارد. و اگر چنین باشد، تلاش ما برای معاینه نفس یا خویش‌شن‌نگری در نهایت حجت تفکر عقلانی را تقویت خواهد کرد: وقتی بتوانیم تفکر عقلانی را به «حقیقت درون‌ذاتی» خویش ربط بدهیم، اعتمادمان به آن هم عمیق‌تر خواهد شد.

شاید هم با کیرک‌گور درباره محدودیت‌های مفهوم‌های انتزاعی و تأمل فلسفی هم‌داستان باشیم، و مایل نباشیم معیارهای معمول و جوب انسجام عقلانی - منطقی را در مورد تفکر او به کار گیریم. آیا راه‌های دیگری برای ارزیابی زیاده‌های او هست؟ آیا می‌توانیم از آنها در مقابل اتهام یک فیلسوف - کلامی - کنیم که می‌گوید متن‌های او صرفاً بازی‌های بلاغی‌اند و انسجام منطقی ندارند؟ متن‌های با نام مستعار به واقع انسجام و استحکام دارند، منتها بیشتر از لحاظ ادبی یا مضمونی تا از نظر عقلی یا منطقی. دیدگاه‌های فلسفی‌ای که از زمان نام‌های مستعار و شخصیت‌های خیالی بیان می‌شوند با استعاره‌ها و تحول‌های تفسیری درون متن و نیز با ساختار روایت و روش‌های خطاب به خواننده ترکیب می‌شوند و گره می‌خورند. همین که به مضمونی محوری چون حیات باطنی - حرکت در متن او پی می‌بریم، رفته‌رفته در می‌یابیم تمامی عناصر آن متن - حول آن می‌گردند و آن را به شیوه‌های گوناگون بیان می‌کنند - و این بیشتر شبیه واریاسیون در موسیقی است: یعنی عناصر هر متن در حکم شکل‌های مختلف یک سمبول می‌کزی‌اند.

کتاب تکرار کیرک‌گور نمونه‌ای عالی از این قسم انسجام متنی بر تم (معادل «ملودی اصلی» در موسیقی) است. مرکزیت تم حرکت در همان جمله‌های اول کتاب عیان می‌شود که یادآور یکی از مباحثات فلسفه یونان قدیم درباره حرکت است:

هنگامی که مکتب الیائی امکان حرکت را نفی کرد، همان‌طور که می‌دانید، دیوگنس در مقام مخالفت جلو آمد. او به معنای واقعی کلمه

جلو آمد، چرا که هیچ بر زبان نیاورد و فقط چند بار جلو آمد و عقب رفت، او فکر می کرد همین جلو آمدن و عقب رفتن برای رد مدعای فیلسوفان الیائی کافی است.

متن کیرکگور در کل به تاسی از دیوگنس که قدم پیش می گذارد و به جلو می آید از درون مایه حرکت استفاده می کند تا بطلان خود فلسفه را به اثبات رساند. فیلسوفان یونانی متوجه شدند نمودهای طبیعی حرکت و تغییراتش هایی متافیزیکی پیش می آورند در این باره که چگونه یک چیز می تواند از حالی به حالی دیگر تطور یابد (آیا لحظه ای هست که آن چیز در آن واحد هر اینطور باشد هم آنطور؟ یا لحظه ای هست که نه اینطور باشد نه آنطور؟). اما کیرکگور به صورت درونی و روحی فرد دارای هستی انضمامی علاقه مند است. این نوع از حرکت است که به زعم او فلسفه مدرن غلط فهمیده است یا بالکل نادیده گرفته است. کنستانتین کنستانتیوس، نویسنده فرضی تکرار، مفهوم حرکت در فلسفه هگن را نقد می کند، مفهومی که با عنوان «وساطت» شناخته می شود، و می گوید فیلسوفان یونانی — بالاخص ارسطو — استنباط بهتری از مفهوم حرکت داشتند او نظریه خود را درباره حرکت هستی انضمامی آدمی پیش می نهد، نظریه ای که بر مفهوم تکرار: فرد از طریق تکرار مستمر لحظه انتخاب است که ازادی را به کار می گیرد و خودش می شود. کنستانتین کنستانتیوس برای آزمودن نظریه خود درباره حرکت به برلین سفر می کند، جایی که قبلاً اوقات خوشی به هنگام سیلات داشته بوده، و می کوشد آن تجربه شیرین را تکرار کند. در همان سال قبلی اقامت می کند، همان نمایشنامه ای را که در سفر قبل دیده بود در همان سالن قبلی تماشا می کند، غذایش را در رستوران سفر قبلی صرف می کند — ولی هر بار توی ذوقش می خورد، سرخورده می شود و موفق نمی شود به تکرار دست یازد. حواسش به این مهم نبوده است که تکرار حرکتی درونی است نه تکاپویی بیرونی. از طرف دیگر، مرد نامزد کرده جوان رشد و تحولی درونی

را از سر می‌گذرانند، اما چند هفته از نظر جسمی حرکت خاصی نمی‌کند: «بیرون نمی‌روم... از جایم تکان نمی‌خورم... فقط این را می‌دانم که ایستاده‌ام و یک ماه تمام می‌شود که بی حرکت ایستاده‌ام، بی آنکه قدمی برداشته باشم یا حرکتی کرده باشم». سپس در این متن، برمی‌خوریم به استعاره‌ها، بحث‌های فلسفی، حکایت‌های نغز و ساختاری روایی که همگی حول محور درونمایه حرکت به هم می‌گریند و این نکته به کتاب تکرار انسجام و استحکامی در پی می‌بخشد، حتی اگر استدلالی عقلی در دفاع از موضع خود اقامه نکند.

حقیقت درون ذاتی

حقیقت درون ذاتی کیفیتی اخلاقی است و فقط زمانی اعتبار دارد که به قلمرو هستی انضمامی آدم‌ها درآید؛ مادام که ایده‌ای محض یا امکانی محض باشد هیچ ارزش ندارد. فکر کردن به اصل، وفادار یا صادق بودن ثمری نخواهد داشت اگر معلوم نبود اعمال آدم نااصیل توأم با بی‌وفایی یا فریبکاری‌اند. کیرک‌گور بنابر حقیقت علاقه دارد که فقط وقتی رخ می‌دهد که از قوه به فعل درآید. در اینجا حقیقت نه نتیجه تطابق یا انطباق تفکر و وجود بلکه محصول قسمی گزاره بر فکر به وجود است. ایده‌ها و امکان‌ها به درون هستی انضمامی آورده می‌شوند، واقعی می‌شوند، چراکه فرد طبق آن حقیقت عمل می‌کند. در حوزه فاعلیت درون‌ذاتی، حقیقتی که زندگی نشود اصلاً حقیقت نیست.

اصالت داشتن، وفادار بودن و صداقت داشتن نحوه‌هایی از آحاد بودن‌اند: «چگونه» بودن مهم است نه «چه» بودن. البته درست‌تر آن است که آنها را نحوه‌هایی از صیوروت، گردیدن یا شدن، بخوانیم زیرا کیرک‌گور تأکید می‌کند هستی انضمامی همیشه فرایندی از شدن یا گردیدن است. حقیقت در مقام فاعلیت درون‌ذاتی چیزی ثابت یا ابدی نیست، چراکه زندگی مدام تغییر می‌کند. در این مورد کیرک‌گور تحت تأثیر قاطع هگل است که می‌گوید حقیقت را از نو بر طبق کیفیت پویا و متحرک خود هستی انضمامی تفسیر

کند، اما بی‌گمان تأکید کیرکگور بر منظر فردِ واجد هستی و حیات، او را در مسیری می‌اندازد که کاملاً مخالف منطق و ساطت هگل است. هم هگل هم کیرکگور تصدیق می‌کنند که ویژگی اصلی هستی انضمامی صیورت و حرکت و تغییر است اما سؤال هگل این است که در این وضعیت چگونه می‌توان به حقیقت معرفت یافت، حال آنکه کیرکگور می‌پرسد در این وضعیت آدمی چگونه می‌تواند صادق و وفادار به حقیقت باشد.

کیرکگور در رساله تکرار و بعد دوباره در کتاب مراحلِ طریقِ حیات از داستان یک نامزدی بهم‌خورده برای روشن ساختن این مسأله بهره می‌گیرد. مرد جوانی در دفتر محبوبش درخواست ازدواج کرده است اما یکباره احساس می‌کند که عاشقش می‌خواهد نامزدی را بهم بزند چرا که نظرش عوض شده است. — راستش نمی‌توان او را از این بابت ملامت کرد زیرا قصد آغازینش برای ازدواج با دختر صادقانه بوده. تضاد و تعارضی هست میان دو شکل از صادق بودن: رفتارِ بودن به نامزدش، و صادق بودن در مورد احساس‌های جدیدش. خواه نامزدی را بهم بزند خواه ازدواج کند، به نظر می‌رسد مرتکب گناه بی‌صداقت / ناراستی (untruth) خواهد شد. این وضعیت — که به روشنی آینه‌ای است در باب تجربه شخصی کیرکگور و رابطه‌اش با رگینه اولسن — نشان می‌دهد وقتی تمرین در حیات درونی فرد روی می‌دهد خود حقیقت / راستی تغییر می‌کند: اصالت داشتن / صادق بودن ممکن است در زمان‌های مختلف مستلزم چیزهایی متفاوت باشد. این یعنی آن نوع حقیقتی که از طریق اصالت داشتن، وفادار بودن و صداقت داشتن بیان می‌شود، اگر بناست پایدار ماند، باید مدام و مکرر تجدید شود. ریرا هیچ یک از این سه کیفیت را نمی‌توان یک بار و تا همیشه حاصل کرد.

مثال نامزدی بهم‌خورده همچنین این مهم را برجسته می‌کند که حقیقت درون‌ذاتی را نمی‌توان بر مبنای معرفت استوار کرد: نامزد جوان نمی‌داند که قرار است نظرش عوض شود. (اگر می‌دانست، آنگاه تغییر عقیده‌اش راستین نمی‌بود، و نامزدی از همان ابتدا فاقد اصالت بود). از آنجا که حرکت هستی

انضمامی رو به سوی آینده دارد، متضمن مواجهه با چیزهای ناشناخته است. این یعنی درهای فاعلیت درون‌ذاتی همیشه باز است، همیشه می‌تواند رشد کند و شکل‌ها و تعین‌های تازه بگیرد — و همین سخن را باید دربارهٔ حقیقت هم گفت. مسیحی شدن، یا هر نوع دیگری از فاعلیت درون‌ذاتی، رسالتی نامحدود و بدون نتیجهٔ نهایی است که سرتاسر عمر خود را دربرمی‌گیرد. حقیقت چیزی نیست که بتوان مالکش شد. کیفیتی گذراست که به «ماهی گری» می‌ماند؛ به محض آنکه از قوه به فعل درمی‌آید از کف آدم‌ها می‌لغزد و می‌گریزد. به همین علت باید دوباره و دوباره آن را به اقلیم وجود درآورد. به همین جهت است که مفهوم تکرار کلید فهم تقریر کیرکگور از حقیقت درون‌ذاتی است. کنستانتین کنستانتیوس در رسالهٔ *تکرار* چارچوبی نظری می‌سازد تا بتواند از معنای کار دوست جوانش که نامزدی‌اش را بهم می‌زند سر درآورد؛ به گفتهٔ او، تکرار را باید جایگزین انگارهٔ تذکار کرد، انگاره‌ای که مبنای آموزهٔ معرفت در فلسفهٔ افلاطون است. تذکار و تکرار هر دو فرایندهایی‌اند که از طریق‌شان به حقیقت می‌رسیم اما این دو فرایند در جهت‌های مخالف هم حرکت می‌کنند: تذکار به حقیقتی دست می‌یازد که از پیش وجود دارد اما از یاد رفته است؛ در مقابل، از طریق تکرار، فرد حقیقتی را که با فاعلیت درون‌ذاتی خود نسبت دارد از سر می‌گیرد یا از نو خلق می‌کند و بار دیگر آن را به قلمرو هستی می‌آورد. به عبارت دیگر، تذکار رو به سوی گذشته دارد اما تکرار رو به سوی آینده دارد. تذکار حقیقت را در قباب معرفت می‌جوید، اما تکرار نوعی از حقیقت را برپا می‌کند که به زندگی تعلق دارد. وقتی یونانیان می‌گفتند کل معرفت تذکار است تصدیق می‌کردند که هر آنچه هست پیشتر بوده است؛ وقتی کسی می‌گوید زندگی نوعی تکرار است تصدیق می‌کند هستی انضمامی‌ای که پیشتر بوده است اکنون می‌شود. تکرار می‌تواند هویتی ثابت و مستدام تولید کند. اگرچه فاعلیت درون‌ذاتی همواره در کار نو شدن است، می‌تواند به طور مکرر خود را متعهد به ارزش‌های سابق خود کند، و بدین‌قرار گذشته و حال و آینده‌اش

را متحد گردانند. فرد از طریق تکرار قادر می‌شود هم با خود هم با دیگران صادق باشد؛ خیانت، بی‌وفایی و پیمان‌شکنی جملگی ناشی از ناکامی در تکرارند.

اگر حقیقت درون‌ذاتی بناسست موقت نباشد، باید متصل تکرار شود. در حالیکه حقیقت برون‌ذاتی یا همان حقیقت عینی سستی — حقیقت به منزله معرفت — از جانب تغییری که سرشت‌نمای هستی انضمامی است تهدید می‌شود، تفسیر کیرکگور از حقیقت عملاً مبتنی است بر حرکت شدن یا صبر دردت. ثبات قدم در وفاداری به هیچ‌رو ایستا نیست، چرا که نتیجه تکرار است. مفهوم کیرکگور پیوندی تنگاتنگ با تکرار دارد شور (passion) است. در قاموس کیرکگور، این دو مفهوم تا حدودی مترادف‌اند: تکرار یکی از نخستین کتاب‌های اوست و در چند بار در این رساله تکرار را یک مفهوم جدید مهم در فلسفه می‌خواند، در سن‌ها نوشته‌های بعدی‌اش کمتر از آن یاد می‌کند؛ البته شور نقشی مشابه تکرار ایفا می‌کند. (شاید کیرکگور ترجیح می‌دهد از شور سخن بگوید چرا که به اندازه تکرار انتزاعی نیست و بشری‌تر از آن است). شور، همانند تکرار، دلالت دارد بر نوعی از نیرو یا کارمایه روحی که به هستی و حیات فرد تداوم و ثبات می‌بخشد. روحی کسی در ضمیرش شور چیزی هست، بارها و بارها بدان برمی‌گردد؛ شور با تکرار تمرکز، قوت و جهت می‌آورد. شور در قیاس با تکرار مفهوم پرمایه‌تر است: شور متضمن ارزش دادن به یک موضوع و اشتغال خاطر به آن است. در حال حاکی از عشق و رنج است، مضمون‌هایی مهم در چارچوب مسیحیت و بنا بر این در فلسفه کیرکگور نیز هم. در واقع کیرکگور می‌گوید شور اساسی‌ترین جنبه سرشت انسان است، و این بدان معنی است که شور داشتن یکی از معیارهای حقیقتاً انسان بودن است.